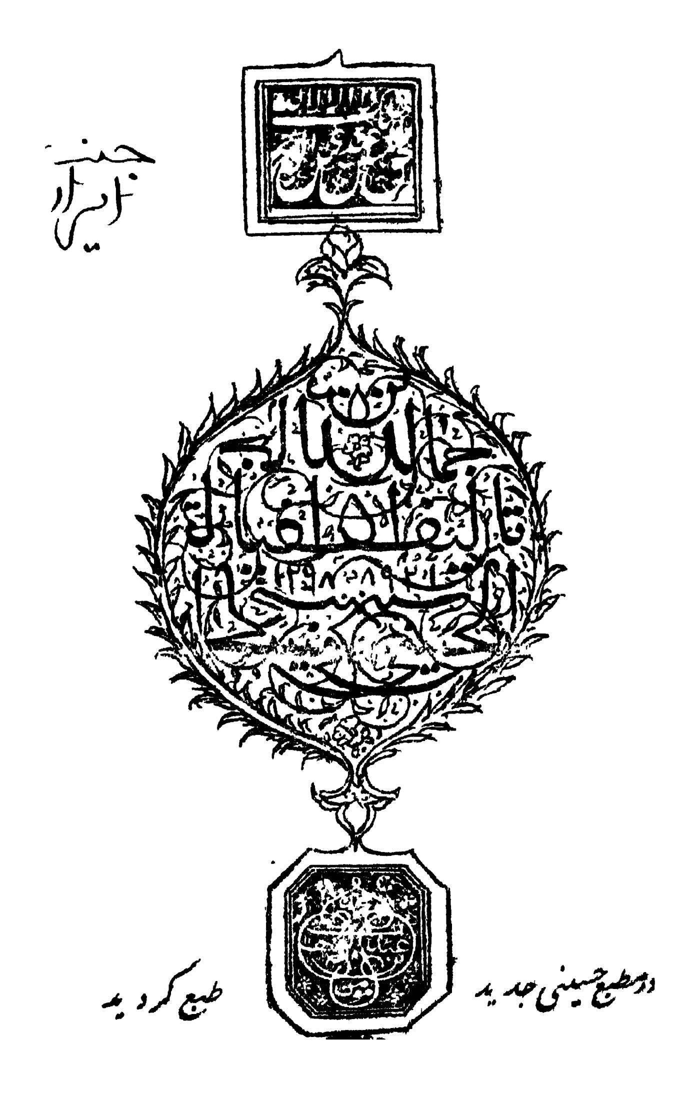

در مطبع حسینی جدید طبع گردید

الذوق آگاهی حاصل کردم که بدون کم و زیاد در اقصی بلاد هندوستان
تمام عقاید این خاکسار را بیان کرده و برشته تحریر در آورده است
لهذا کمال مباهات مینمایم از وجود این دانشمند یگانه که چنین خدمتی بزرگ را
در عالم تمدن و جمعیت انسانیه از قوه بفعل آورده و مفاسد بی دینی را برویه اصطلاحات
همان طبیعیین و دهریین بیان نموده و لزوم تدین بیکی از ادیان را درین عالم عنصری
ببیانات واضحه براهین طبیعیه و عقلیه و وجدانیه مکشوف نموده و ارواح انبیا بخصوصها
سید المرسلین را از خود راضی و مسرور کرده این خاکسار اگرچه از شرافت پیش قدمی
درین مسئله محروم ماندم لیکن چون منظور از ارتکاب این زحمتهای شاقه اصلاح
حال کلیه بنی نوع ما و بقای انتظام عالم و خدمت بتمدن است از ید قدرت
هر کس که ظاهر شود مایه سرور و انبساط است لهذا هیئت اجتماعیه انسانیه
عالم تمدن را بوجود این حکیم دانشمند و وحید خردمند تبریک و تهنیت
میگوییم و بر خود فرض میدارم که رساله او را که باید فی الحقیقه کتاب مقدس
شمرده در ذیل فرهنگ مستند ترجمه بطبع رسانم تا عامه مردم بخصوص ایرانیان
زودتر بعیوب روش اغلب اروپائیان ملتفت شده و از تقلیدات
بی شعورانه خود که مخرب مملکت و ویران کننده وطن آنها و براندازنده
معاملات و روابط معاشرت وغیره وغیره است احتراز جویند مصنف
این رساله فخر الحکماء المعاصرین فاضل یگانه و عالم فرزانه جمال الدین ا
حسینی است که این رساله شریفه را در ماه محرم هذه السنه بطبع رسانیده و با
همین پسته اخیرا از حیدرآباد دکن هندوستان برای این بی مقدار ارمغان فرستاده است

بعون الله تعالی

مدیر روزنامه فرهنگ منطبعه دار السلطنه اصفهان در نمره ۱۰۱ سال سیم مورخه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۸ شرح ذیل را در تمجید این کتاب مبارک می نویسید

فرهنگ

سالها میگذشت که بدین آرزو بودم که در خصوص تعلیمات باطله و انتشار و قوانین تمدن نما که بالمره منافی تمدن و تربیت و مزیل اخلاق حسنه است و در رفع مضار شایعه بعضی از شعب آزادی که سبب بی نظمی تمام روی زمین شده و در رفع فسادهای حاصله از اعطای حقوق مجعوله ناشایسته بعامه افراد انسان رساله مخصوص مبسوطی برشته تحریر آوردم بملاحظه رعایت کلیه افراد اهل علم و بملاحظه اینکه این عنوان منافی خواهد شد رای عموم علما و حکمای این عصر را مگر معدودی از آنها که بحلیه دین و زینت عقل سلیم آراسته اند و بواسطه گرفتاریها بمأموریتها و اشغال دیگر بنوشتن این رساله مقدسه موفق نشدم لیکن امروز هزار گونه سجدات شکر مینمایم که در ایام حیات خود بوجود حکیمی دانشمند سلیم

الهی

جواب شافی و کافی ازین سؤالات من نداده‌اند و لهذا ملتمسم که آن جناب حقیقت نیچر و نیچریه را مفصلا از برای بنده بیان فرمایند فقط محمد واصل
مدرس ریاضی مدرسه اعزه حیدرآباد دکن
۱۹ محرم ۱۲۹۸ هجری
نبوی

۳

ای دوست عزیز

نیچر عبارتست از طبیعت و طریقهٔ نیچریه همان طریقهٔ دهریه است که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونانستان ظهور نموده بودند و مقصود اصلی این طایفه نیچریه رفع ادیان و تأسیس اساس اباحت و اشتراک است در میانه همه مردم و از برای اجرای این مقصد سعیهای بلیغ بکار برده‌اند و بلباسهای مختلف خود را ظاهر ساخته‌اند و در هر امتی که این جماعت پیدا شد اخلاق آن امت را فاسد کرده سبب زوال آن گردیدند و کسی که در مبادی و مقاصد این گروه غور کند بخوبی بر وهویدا خواهد شد که بغیر از فساد مدنیت و تباهی هیئت اجتماعیه نتیجه دیگری بر آراء اینها مترتب نخواهد گردید و بلا ریب که دین مطلقا سلسله انتظام هیئت اجتماعیه است و بدون دین هرگز اساس مدنیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طایفه برانداختن ادیان است

فبشّر عبادی الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب

حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

رسالهٔ مولانا جمال الدین الحسینی

در این روزها از تمامی هندوستان چه ممالک غربیه و شمالیه و چه اوده و چه پنجاب و چه بنگاله و چه سند و چه حیدرآباد دکن صدای نیچر نیچر بگوش میرسد و در هر قصبه و شهری جمعی ملقب به نیچری وصف شده‌اند چنانکه تا هر روز بیشتر میشوند و این فرقه همیشه در ازدیاد و افزونی است خصوصا در مسلمانان و از اکثری از این گروه پرسیده‌ام که حقیقت نیچر چیست و این طریقه از چه وقت ظاهر شده است و آیا این جماعت نیچریه بدین مسلک جدید در اصلاح مدنیت میکوشند و یا آنکه ایشان را مقصدی دیگر است و آیا این طریقه منافی دین است و یا آنکه هیچ گونه مخالفتی با دین ندارد و چه نسبت است درمیان آثار این طریقه و آثار مطلق دین در مدنیت و هیئت اجتماعیه و این طایفه اگر قدیم بوده است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیده است و اگر جدید است چه اثری بر وجود ایشان مترتب خواهد شد ولکن هیچیک از ایشان

جواب

شدند که ورای این موجودات حسیه و سوای این تکونات مادیه موجوداتی هست
مجرد از ماده و مدّه و آن موجودات منزهند از لوازم و عوارض اجسام و مقارن
و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که سلسله این موجودات مادیه و مجرده
همه منتهی میشود بموجود مجردی که از جمیع الوجوه بسیط است و بهیچ وجه در او تألف و
ترکیبی متصور نمیگردد و وجود او عین ماهیت و حقیقت او میباشد و ماهیت و
حقیقت او عین وجود اوست و اوست علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی
و خالق جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت
مشهور گردیده‌اند بمتألهین یعنی خداپرستان چون فیثاغورس و بقراط و افلاطون
و ارسطو و اضراب ایشان و گروهی بدین اعتقاد گردیدند که بغیر از ماتیر یعنی ماده
و مادیات که بیکی از حواس خمسه مدرک میشود چیز دیگری موجود نیست و این
طایفه نامیده شدند بمادیین و چون سبب تأثیرات مختلفه و خواص متنوعهٔ مواد از
آنها سؤال شد اقدمین این جماعت جواب دادند که جمیع تأثیرات از لوازمه
ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانساوی ناتور و بلسان انگلیزی
نیچر مینامند و از این جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را
بزبان فرانساوی ناتورالیسم میگویند و مادیرا ماتریالیسم گویند و سپس
این کیفیت تکوّن کواکب

پیدایش نباتات و حیوانات پیشینیان این گروه یعنی مادیین اختلاف
کردند برخی برین مذهب شدند که پیدایش هیئات علویه و سفلیه و تکوّن این
موالید محکمه متقنه برحسب اتفاق بوده است و گویا اینها بسبب مصادفت

و اما سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از دیر زمان ظهور نموده است مبنیست
که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغهٔ الهیه است همیشه نفوس بشریه را برین
داشته است که در ازالهٔ این طریقه سعی نمایند و بدین جهت هیچ وقت او را
ثبات و پایداری حاصل نشده است و از برای شرح و بیان آنچه ذکر شد رساله
صغیرهٔ انشا نمودم ان شاء الله مقبول خرد عزیزی آن صدیق فاضل خواهد گردید
و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست

و آن رساله این است

الدین قوام الامم و به فلاحها - البشریة جرثومة الفساد - و ارومة الاداد و فیه
سعادتها و علیه: نداوتها و علیه مدارها - و منها خراب البلاد - و بها هلاک العباد
لفظ نیچر در جمیع اقطار هند و هندوستان درین روزها شایع و ذایع گردیده است
و در هر مجمع و محفلی ذکری از این لفظ میرود و خاص و عام هر یکی برحسب دانش
خود توجیهی و تفسیری از برای این کلمه میکنند و لکن غالب آنها از حقیقت
و اصل و وضع آن غافلند لهذا بر خود واجب دانستم که معنی حقیقی این کلمه
و مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچریان را از ابتداء توضیح نمایم و مضار و مفاسد
که از این گروه در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه سر زده است بر حسب تاریخ
مفصلاً شرح و بسط دهم و به برهان عقلی وانمایم که این طایفه در هر ملتی که یافت شوند
لامحاله موجب زوال و اضمحلال آن ملت خواهند گردید
پس میگوییم آنچه از تواریخ صحیحه ظاهر میشود اینست که در قرن رابع و ثالث
قبل از میلاد مسیح حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند گروهی برین مذاهب

شدند

صورت حالیه رسیده است واین گمان از ابیقور که اتباع دیوجانس کلبی میباشد بظهور رسید او گفت که انسان اولا مثل خنزیر با پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه در آمده است و هیچ دلیلی بدین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صور کرده و متاخرین این گروه یعنی ببجریها چون دیدند که علم ژئولوجیا یعنی طبقات الارض ابطال کرد قول بعدم تناهی سلسلهٔ انواع را لهذا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند اولا در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات طایفه ئی گفتند که جمیع جراثیم انواع در آن وقتی تکون یافت که التهاب کرهٔ زمین روی بنقصان نهاد و اکنون هیچ جرثومه ئی تکون نمی شود

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود و خصوصا در خط استواء بجهت اشتداد حرارت و هر دوی این طایفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها بحیات سابقه بوده باشد و چه بحیات حیوانیه خصوصا در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است در بسایط آن جراثیم و موجب التیام آنهاست و اوست که اجزاء غیر حیه را بتغذیه حی و زنده می گرداند و هر وقتیکه در حیات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسایط وهن و سستی روی میدهد و عشری را چنان خیال شد که این جراثیم با زمین در حین انفصال از کرهٔ آفتاب بوده است و این بسیار عجیب است زیرا آنکه اینها میگویند که زمین در آن هنگام قطعه ئی بود از آتش پس چگونه شد که آن جراثیم و بزرها محترق نکردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد

عقل خود قائل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتداء این قول از دیمقراطیس بظهور رسیده است و او گفت جمیع عالم از ارضیات و سماویات مؤلف است از اجزاء صغار صلبه اکه متحرک بالطبع است و از روی اتفاق بدین هیئات و اشکال جلوه گر شده است

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سماویات و کره زمین برین هیئت خود از ازل الازال بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر بزه ئی نباتیست مدمج و در هر یکی ازان نباتات مندمجه بزور ریست پنهان و هم جرا و همچنین در هر جرثومه ئی از جراثیم حیوانات حیوانیست پوشیده در حالت کمال خلقت و در هر یکی از آن حیوانات پنهانی جراثیم انسیت مخفی و هکذا الی غیر النهایه و ازین غافل شدند که لازم می آید برین قول وجود مقادیر غیر متناهیه در مقدار متناهی

جماعتی عتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه انظامات و هیئات علویات و سفلیات قدیم میباشند و لکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی از افراد آنها بمنزله قالب است از برای تکون جراثیمیکه مشابه بهشاکل خود بوده باشد و ازین غافل شدند که بسا حیوانات ناقصة الاعضاء هست که از آنها حیوان تام الخلقه بوجود می آید

و شرذمه ئی گمان خود را بنهج اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات بمرور زمان و تتالی دهور از صورتی بصورتی متبدل شده تا بدین

صورت

گردید و آن افق انسان فوقانی است و بر حسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و کرور دهور این پشه‌ها فیل گردد و فیل‌ها تدریجاً پشه شود و اگر از وی پرسیده شود

که انواع درختها و نباتات که در بیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم الایام بوده و در یک بقعهٔ از زمین باهم در یک کل و به یک آب و هوا تربیت میشود چه سبب اتحاد در بنیه و طول و اوراق و از بارۀ اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه چیز دواعی و بواعث خارجیه در آنها تاثیر کرده است با وحدت آب و هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزی دیگر اظهار نخواهد کرد

و اگر گفته شود او را که ماهیان بحیره ارال و بحر کسپیان با اشتراک آنها در ماء کل و مشرب و تسابق آنها در یک جولان گاه چرا اشکال و هیأت آنها مختلف گردیده است بجز زبان خوائیدن چه جواب خواهد داد

و همچنین اگر سؤال شود از وی از حیوانات مختلفه الصور والقوی که در یک منطقه میباشد و نسبت آنها در سائر مناطق متعسر است و یا از حشرات متباینة الخلقه والترکیب با اینکه قدرت بر قطع مسافات بعیده ندارد سوای لکنت چه علت بیان میکند بلکه اگر به او گفته شود که آن جراثیم

ناقصة الخلقه فاقدة الشعور را که راه نمائی نمود باستعمال این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه منتظمۀ محکمه که حکما از ادراک اتقان و احکام آنها عاجز و از باب فسیولوجیا از تعداد منافع و فوائد آنها قاصر مانده‌اند و احتیاج و نیازمندی کو را عمی چگونه چنین مرشد کامل و راهبر دانا که دید جراثیم را بسوی جمیع این

وثانیاً این جماعت متاخرین نیچریها یعنی مادیین اختلاف کردند در تحول آن جراثیم از حالت نقص بکمال و از عالم ناتمامی بدین صور و هیات مشتقه محکمه

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثمی است مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر جنیه را بتغذیه جزء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گر میشود و ازین تغافل ورزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی درمیانه نطفه انسان و نطفه گاو و خر پیدا نمی شود و در هیچیک از نطفه های آنها زیادتی و نقصانی در عناصر بسیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد

صنفی براین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نمیباشد ولهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان بر حسب حاجات و ضرورات و بموجب قواسر خارجیه منتقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر و متحول میشود از صورتی بصورتی اخری و سید این طایفه داروین میباشد و او کتابی تالیف کرده در و بیان میکند که اصل انسان میمون بوده و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب دواعی و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برزخ اران او تان رسیده و از آن صورت منتقل گردیده باول درجه انسانی یا نهادکه جنس یام یام و سائر زنوج بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر افق اعلا از افق زنگیها مقام کردند

علت و موجب این انتظامات متقنه و هیئات محکمه و اشکال انیقه و صور حسنه عجیبه
گردد الهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه سفلیه
و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است ماتیر فرس انتلیجانس
یعنی ماده و قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وی
باشد و بدستیاری شعور و ادراک خود خویشتن را بدین اشکال و هیئات
محکمه جلوه داده و میدهد و هرگاه بهیکله عضویه اجساد حیه متلبس میشود چه آن
اجساد حیه نباتیه بوده باشد و چه حیوانیه برای حفظ نوع و شخص مراعات
آلات و جوارح را مینماید و ملاحظه ازمنه و امکنه و فصول را میکند و چون رشته
باطل پوسیده است ازین غافل شدند که اعتقاد خود این جماعت و سایر
متاخرین مادیین به ترکیب اجسام از اجزاء دیمقراطیسیه این اصل را که بهزار
جد و جهد بدست آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند بکلی

لا فایده می سازد

زیرا آنکه به اجزاء دیمقراطیسی را درین هنگام قوه‌ایست خاصه و شعوریست
خاص بجهت آنکه ممکن نیست قیام عرض واحد بوحدت شخصیه بدو محل

و چون چنین نباشد

پس از ایشان سؤال کرده میگوییم این اجزاء منفصله منتشره از کجا بمقاصد
یکدیگر آگاه شدند و بکدام آلت تفهیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجالس
پارلمان و محفل سنات مشورت کردند از برای تشکیل این مکونات انیقه
عجیبه و این اجزاء متفرقه چگونه دانستند که اگر در بیضه عصفوری باشند باید

کمالات صوریه و معنویه البته تا ابدالآباد بدین سبب از دریای حیرت بدر نخواهد کرد ۲۴

و این بیچاره را لفظ مشابهت و مماثلت ناقصه‌ایکه میانهٔ انسان و میمون است در باب دیگر خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تمسک نموده است

یکی آنکه اسبهای سیبیر یا و بلاد روسیه موی آنها بیشتر است از اسبهائیکه در بلاد عربیه تولد میابد و سبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال آنکه علت این بعینه همان علت کثرت نباتات و قلت آنهاست در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری امطار و وفور میاه و کمی آنها و همان علت سخافت و لاغری سکان بلاد حاره و سمن و فربهی باشنده گان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن

و دیگر آنکه او روایت میکند که جماعتی دمهای سگهای خود را میبریدند و چون چند قرن برین مواظبت کردند پس از آن سگهای آنها خلقة بی دم زائیدن گرفت و گویا میگوید چون حاجت بدم نماند طبیعت هم از دادن آن سرباز زد و این بیچاره اصم و کر بوده است از استماع این خبر که عربها و عبریها از چندین هزار سالست که ختان میکنند با وجود این یکی از آنها هم تا کنون مختون زائیده نشده و بعضی دیگر از متأخرین این مادیین

یعنی نیچریها چون بر مفاسد اقوال اسلاف خود مطلع شدند از آراء آنها اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که مادهٔ غیر شاعره

متناهی است پس باید در آن اجزاء متناهی ابعاد غیر متناهیه بوده باشد و
این ببداهت عقل باطل است

و ثانیاً چون اجزاء ذیمقراطیسیه چنین شاعر و عالمند پس چرا مکونات خود
که عبارت از نفس آنها میباشد بکمال خود نمیرسانند و چرا در خویشتن احداث
درد و وجع و الم میمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سائر حیوانات
که عین ادراک همان اجزاء است برین قول از اکتناه حال خود عاجز و
در حفظ حیات خویشتن قاصراست و عجیب تر این است که متاخرین مادیین
با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آنرا نتوانستند بهیچیک
از مبادی و اصول فاسده خود چه طبیعی بوده باشد چه شعوری تطبیق کردانند
زیرا که دیدند که پاره ئی از مکونات مختلفة الخواص را چون تحلیل می‌شوند
عناصر اصلیه آنها یکیست لهذا بعد از مجموع این خرعبلات رجماً بالغیب
برین قائل شدند که اجزاء ذیمقراطیسیه را اشکالیست مختلف و بر حسب
اختلاف اوضاع آن اجزاء مختلفة الشکل با یکدیگر آثار متباینه بر آنها مترتب
میشود

و بالجمله این دو مذهب مذهب آن گروهیست که انکار مینمایند الوهیت را
و قائل بوجود صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها و چه در عرف
متالهین مادیین و طبیعیین و دهریین نامیده شدند و اگر میخواهی بکو نیچرهیا
و ناتورلیسمها و ماتیرلیسمها و مافیما بعد رساله ئی در تفصیل مذهب
اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را ببراهین عقلیه ظاهر و آشکار خواهیم

باید اینجا بهیئت مرغ دانه‌خوار برآید و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل نماید که زیست آن را شاید و اگر در بیضه شاهین و عقابی باشند، به منقار و مخلاب او را چنان نماید که بکار شکار کردن بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت‌خوار خواهد شد. در وقتیکه در مشیمه سگی بود به صورت بچه سگی ماده متشکل به صور شد، به چگونه فهمید پیش از حصول که این بچه سگ فیما بعد آبستن خواهد شد و بچه‌های متعدد در دفعهٔ واحده خواهد آورد و پس باید برای او پستانهای متعدد انشاء کرد و این اجزاء متماثله چگونه تعقل کرد، نه که حیوانات در زیست خود محتاج چند انقلاب در زهره و کبد و مخ و مخیخ و سائر اعضا و جوارح والبته این گروه پس از شنیدن این سؤالات سر بحیرت فرو برده هیچ جواب نخواهند داد مگر آنکه جمیع عقلا اتفاق کرده بگویند که هر یک از این اجزاء و عناصر طبیعیه عالم است بجمیع ما کان و ما یکون و بتمام اشیائیکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی و از آن است که هر یک از آنها حرکات خود را بروفق حرکت جزء دیگر کرده تا آنکه خلاف انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک وتیره واحده قائم و دائم است پس در این وقت من خواهم گفت اولا لازم میآید بر این قول که در این نطفه صغیر جزء ذیمقراطیسی که بسبب کوچکی هیچ نظری نمی‌بیند ابدا و غیر متناهیه بوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ایکه در ماده اولی او بود هر نسم کرد ولا محاله جزئی از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صور علمیه آن جزء و بنابرین رای فاسد غیر

متناهی

است نامیده‌اند ولکن در هر جیلی که یافت شدند و در هر قومی که پیدا شدند و در هر امتی که ظاهر شدند به هر لباس و به هر اسم که برآمدند بسبب مبادی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آراء مهلکه و اقوال ممیته خود موجب زوال آن جیل و باعث اضمحلال آن قوم و علت فناء آن امت گردیدند و هیئت اجتماعیه آن امم را اعدام نموده اجاد آنها را متفرق کردند

زیرا آنکه انسان ظلوم جهول و این مخلوق خشن به حرص خونخوار را بسبب ادیان در صدر اول عقاید و خصائل چند حاصل شده بود که امم و قبائل آن عقاید و خصائل را بطور ارث از آباء و اجداد خود فرا گرفته بدانها تعدیل اخلاق خویش را می نمودند و از شرور و فساد که برهم زننده هیئت اجتماعیه است اجتناب می کردند و از نتایج آنها عقول خویشتن را معارفی که سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام و ثبات حاصل میشد و این طائفه بیچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقاید و افساد آن خصائل میکوشیده از آن خلل در ارکان هیئت اجتماعیه آن امت راه یافته روی به تلاشی می نهاد تا آنکه بالمره مضمحل گردید چنانچه اکنون هم رهسپر همین طریقه فاسده میباشند بیان این نتیجه واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب ادیان سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است که هریک از آنها رکنیست رکین از برای قوام ملل و پایداری هیئت اجتماعیه و اساسیست محکم در مدنیت و ترقیات امم و قبائل و موجبیست فعال از برای دفع شرور و فسادیکه برباد دهنده شعوب است

نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین بابچه ها یعنی تلبوسهای
پهلوان پلبه هندوستان خواهد بود حاشا زیرا که اینها را حقی و نصیبی از
علم و دانش و معرفت نیست بلکه بهره ای هم از انسانیت ندارند والبته این گونه
اشخاص نه قابل سؤال اند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیتی هم داشته
آنها بوده باشد این است که اگر کسی بخواهد تیاتره و یا تماشای کت پتلی
امم متمدنه بعمل آورد در آن وقت بکار می آیند بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف

حقیقت و اظهار حق خواهد بود

واما الآن میخواهیم فقط مفاسدیکه از کرده ما بین یعنی بابچه ها در عالم مدنیت
واقع شده است و مفاسدیکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است
بیان کنیم و تفصیل مزایا و منافع ادیان را خصوصاً دیانت اسلامیه را

توضیح و تبیین نمائیم

پس میگوئیم این یعنی بابچه ها در اجیال و امم باشکال متعدده و بصور متنوعه
دیده شده است گوناگون و باسامی مختلفه ظهور و بروز نموده اند گاهی خود را باسم
حکیم ظاهر ساخته اند و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند و
وقتی بلباس عالم الاسرار و کاشف الرموز و الحقایق و صاحب علم باطن
قدم در میدان نهاده اند و بسا گاهی ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرا
فات و تنویر عقول امم است و آیا می بصورت محبت فقرا و حامی ضعفا و خیرخواه
بیچارگان برآمده اند و ساعتی از برای اجرای مقاصد فاسده خود دعوی
نبوت نموده اند نه چون سائر انبیاء که نه گاه گاهی هم خود را منسوب بهندوستی خیرخواه هست نامیده اند اگر در

و عدالت نهاده شود و این غایت مراد حکماست و نهایت سعادت انسانیت
در دنیا پس این اعتقاد بزرگترین رادعیست انسان را از اینکه نسبت کند در حبال
چون خران وحشی و گاوان دشتی و تعیش نماید درین عالم چون بهائم یا با بهائم
و راضی گردد به زندگانی انعام چهارپایان که قدرت بر دفع مضار و لوازم
و مقاومه ندارد و طرق حفظ حیات خود را چنانچه باید ندانند و همه عمر را خوشوقت
و بهشت خود فرض کرده‌اند و مشترک‌ترین زاجریست افراد انسانیه را از اینکه یکی
دیگری را چون اشتر کاسره و ذئاب ضاریه و کلاب عقوره پاره پاره نماید و
عظیم‌ترین مانعیست از مشابهت و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه
دنیه و نیکوترین سائقیست بسوی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه
و مؤثرترین سببیست از برای تهذیب نفوس از دنس رذائل غور کن اگر قومی
و قبیله‌ای را این گونه اعتقاد نباشد بلکه باضدادش آن را چنان معتقد باشند که
انسان مثل سائر حیوانات بلکه پست‌تر از آنهاست چه قدر دنایا و رذائل از آنها
سر خواهد زد و چه شرارتها از ایشان بظهور خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر دنیه
و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه وقوف حاصل شده از حرکات
فکریه باز خواهد ماند

دیگری از خواص یقین بر اینکه امت او افضل امم است و بغیر آن همه بر باطل اند
اینست که لامحاله صاحب این عقیده در صدد مبارزت و مجارات و همسری
سائر امم خواهد برآمد و در میدان فضائل با آنها مسابقت خواهد نمود بلکه در جمیع
مزایای انسانیت چه مزایای عقلیه بوده باشند و چه مزایای نفسیه و چه مزایای

نخستین آن عقاید ثلثه جلیله اعتقاد است براینکه انسان فرشته ایست
ودینی را دست اشرف مخلوقات دومی یقین است بدینکه امت او اشرف
امم است و بغیر از امت او همه بر باطل و بر ضلالتند و سیمی جزم است بدینکه
انسان درین عالم آمده است برای استحصال کمالات لائقه اینکه بدانها منتقل
گردد بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم تنگ و تاریک که فی الحقیقه
هم بیت الاحزان ایشان است

و غفلت نباید ورزید از تأثیرات عظیمه این عقاید ثلثه در هیئت اجتماعیه و نتائج
جلیله آنها در مدنیت و فواید کثیره هر یکی در انتظامات و روابط امم و ثمرات
جمیله هر واحدی از آنها در ابقاء نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق
مسالمت و موادعت و نتائج حسنه هر فردی از آنها در ترقیات ملل در
کمالات عقلیه و نفسیه

بجهت آنکه هر اعتقاد و یرا بالبداهه خواص و لوازمیست که مستحیل است انفکاک
آنها از وی و یکی از لوازم اعتقاد انسان براینکه نوع او اشرف مخلوقاتست
اینست که او قهرا استنکاف و استکبار خواهد کرد از خصلتهای بهیمیه و تنفر
خواهد نمود از صفات حیوانیه و هیچ ریبی نیست که هر قدر این اعتقاد محکم تر
گردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف قوت
گیرد ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود
و عروج اوست در مدارج مدنیت تا آنکه یکی از ارباب مدینه فاضله شده زیست
آن با برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و

عدال

وتنویر عقل خود بمعارف حقه و علوم صدقه و حز دخویش را عاطل نخواهد گذاشت و آنچه در وو دیعه گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالیه و خواص جلیله همه را با جتهاد تمام از کمون بعالم بروز برآورده و بر منصه شهود جلوه خواهد داد و در جمیع ازمنه حیات خود از برای تهذیب نفس خویشتن از صفات رذیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوام اجتهاد خواهد کرد که اموال را از طریق لایق و سزاوار بدست آورد نه از مسالک دروغگوئی و حیله بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تملق کلبی و بدان راهیکه لایق و زیبنده است صرف نماید نه بر باطل پس این عقیده بهترین داعی ایست بسوی مدنیت اگر اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد و نیکوترین مقتضی ایست از برای قوام هیئت اجتماعیه اگر عماد آن معرفت هر شخص است حقوق خود را و سلوک داوست بر صراط مستقیم عدالت و قوی ترین باعث ایست بجهت ربط امم اگر بناء آنها بر مراعات حدود معاملات است از روی راستی و صداقت و کرندیه ترین سبب ایست از برای مسالمت و موادعت اصناف انسانها بجهت اینکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجه سجایا و اخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یگانه عقیده ایکه انسانها را از جمیع شرور باز میدارد و از وادیهای شقاوت و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت بنشاند تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغگوئی و حیله بازی و رشوت خواری در میانه آن امت شیوع خواهد گرفت و چه اندازه

درهمه جنست برتری و فوقیت بر سائر اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز بانحطاط و خست و دنائت و فرومایگی خود و دولت خویش راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و برومندی و سعادت و رفاهیت را از برای قوم بیگانه نمی خواهد و ید مگر آنکه اعلی و فضل از آنرا بجهت قوم خود خواهد خواست چونکه بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش را احق و الیق و سزاوار تر میداند بجمیع اموریکه در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده میشود و اگر از قواسر خارجیه قوم آن را انحطاطی و یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست داده باشد هرگز قلب او را راحت و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه تا عمر دارد در علاج آن خواهد کوشید پس این عقیده افضل ترین سبب است از برای تسابق امم در مدنیت و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع و محکم ترین موجب است از برای سعی امم در استحصال دواعی علو کلمه و بواعث شرف تدبر نما اگر ملتی از ملل را این یقین نباشد چه قدر بطاء حاصل خواهد شد در حرکت احاد آن بسوی فضائل و چه قدر رفتور در همت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرومایگی و بیچارگی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل و خواری خواهد ماند خصوصا اگر خود را پستر از سائر ملل بداند چون قوم هنود و مانند

دیگی از مقتضیات جزم

بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای استحصال کمالات تا آنکه منتقل گردد بعالمی اوسع و اعلی اینست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد به هیچ ضرورت و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین

انسانیت است چونکه اختلاف در میان جمعی صورت نه بندد مگر بحفظ حدود
و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکهٔ شریفه و این سجیه است که انسان را
با داب حسنه مزین میسازد و از افعال شنیعهٔ حیوانات دور مینماید و بتعدیل و
تقویم حرکات و سکنات دعوت میکند و بدو انسان از سائر حیوانات
امتیاز یافته پا از دائرهٔ بهیمیت بیرون مینهد و این آن یگانه خلقی است که
حث بهمسری ارباب فضائل میکند و از نقایص منع مینماید نمیگذارد انسانها را
که بجهل و نادانی و دنائت و سفلگی راضی شوند و این همان خلقی است که تحقق
و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود و این نخستین و مهم صفتیست که معلم و مربی
و ناصح بدستیاری آن بمکارم اخلاق و فضائل صوریه و معنویه و ظاهری
و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه نمی کنی هرگاه استاد خواهد که شاگرد خود را بطریقی
بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا نمی کنی از اینکه قرین تو در فضیلت از
تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توبیخ را اثری بود و نه تشنیع امری و نه
دعوت را فایده ئی پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبیها و اساس همه
فضائل و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد فکر کن اگر این صفت در
قومی نباشد چه قدر خیانت و دروغگوئی در میان احاد آن فاش خواهد شد
و چه اندازه افعال رذیله شنیعه و اعمال شنیعهٔ قبیحه جهراً از آنها سر خواهد زد و چه
مقدار سفلگی و دنائت و نذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت
و چه گونه حیوانیت و بهیمیت بر آنها غلبه خواهد کرد و دومی امانت است و
معلوم است هر شخصی را که بقاء نوع انسانی و زیست آن درین عالم موقوف

حتی پس آن که مدتی در اعتساف و اهمال و بی‌خبری و نادانی بعقب تا به شهرت خفته بود
در رفعت و بچه مقدار تهاون در استحصال معارف دست خواهد داد و اما
آن خصائل ثلثه که به سبب دیانت از دیرزمان در امم و شعوب حاصل شده
است یکی از آنها خصلت حیا است و آن انفعال نفس است از اتیان فعلیکه
موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد و تاثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی
نقص شمرده شود و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام هیئت اجتماعیه
و کف نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال قبیحه از صدها قانون و هزارها
محتسب و هزارها پولیس بیشتر است زیرا که چون حیا نباشد نفس در دائره
دنائت و سفلگی قدم نهد کدام حد و کدام جزا آن را منع تواند کرد از افعالیکه
موجب فساد هیئت اجتماعیه است سوای قتل و این هم نشاید که چون سلطان
جزای هر عمل قبیحی قتل قرار داده شود و این صفت ملازم شرف نفس است
و انفکاک یکی از دیگری نشاید و شرف نفس مدار انتظام سلسله معاملات است
و اساس درستی پیمانها و استواری عهود است و مایه اعتبار انسان است
در قول و عمل و این شیمه عین شیمه نخوت و غیرت است که به سبب اختلاف
حیثیات به دو اسم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات
امم و شعوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی
و ثروت و اگر امتی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای
آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دنائت و ذل و مسکنت و عبودیت
خواهد ماند و این ملکه یعنی ملکه حیا رشته ائتلافات و اجتماعات و معاشرات

و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امنیت از جمیع آحاد رعیت منسلب گردیده حقوقها بالتمام باطل خواهد شد و قتل و نهب فاش خواهد گردید و راههای تجارت بسته و ابواب های فقر و فاقه بر روی اهالی گشوده و خزانه حکومت خالی و طریق نجات بر بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت خائنه غیر امینه اداره شود و یا بالمره مضمحل و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید و همچنین ظاهر است که سلطه قومی بر سائر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت مگر آنکه آحاد آن قوم با یکدیگر چنان متحد و ملتئم گردیده باشند که بمنزله شخص واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محالات است پس هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقاء انسان و مقدم اساس حکومت است و راحت امنیت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه امم بغیر او صورت نبندد و درج و حسد عدالت همین سجیه است و بس مختصر نما اگر امتی را این صفت نباشد چه مصائب و بلایا و آفات آحاد آن را فرا خواهد گرفت و چسان فقر و فاقه و بیچارگی ایشان را احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد و یکی از آن اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیه بسیار و ضرورات معیشت آن بیشمار است و اشیائیکه بدانها رفع حاجتهای خود را مینماید چیزهائیکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی در جهتی در زیر پرده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیه فی وراء حجاب

بر معاملات و مبادلهٔ اعمال است و روح و جان معاملات و مبادلهٔ اعمال امانت
است و چون امانت در میانه نباشد معاملات از هم گسیخته و رشتهٔ مبادلهٔ اعمال
بریده خواهد گردید و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسانرا
درین جهان بقاء و زیست ممکن نباشد و نیز رفاهیت و آسایش امم و شعوب
و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوعی از انواع حکومات
چه حکومت جمهوریه بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و
حکومت بجمیع انواعش متشکل و متحقق نمیگردد و پایدار نمی شود مگر بجماعتی که
بصفت حراس متصف شده در حدود و بلاد منع تعدّیات اجانب را نمایند
و در داخل مملکت در قلع و قمع قاتلین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند
و گروهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دول و امم را
بدانند و بر مسند حکم و قضا از برای فصل دعاوی حقوقیه و جنائیه نشسته
رفع خصومات را نمایند و اشخاصیکه ضرائب و جبایات را بر وفق قانون
حکومت از عموم اهالی جمع نموده در خزانهٔ حکومت که فی الحقیقه خزینهٔ عموم
رعایا است حفظ نمایند و کسانیکه آن اموال مدخوره را بر سبیل اقتصاد در
منافع عمومیهٔ اهالی چون بناء مدارس و مکاتب و انشاء قناطر و طرق و بنیاد
دار الشفاها صرف کنند و معاشات مستخدمین ملت را چه حراس بوده باشند
و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و اگر درین جماعتهای
چهارگانه که ارکان اربعهٔ حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه
فساد بر اساس حکومت راه نیابد موقوف است بر خصلت امانت

باطله خود آن قصر مشیّد مقدس اشکال سعادت انسانیه را که عبارت از آن
عقائد ملتیه شریفه و آن خصائل جلیله شه کانه بوده باشد از بیخ براندازند و
درهای شقاوت و بدبختی را بروی این بیچاره انسان بگشایند و از عرش عزت مدنیت
اش فرود آورده بر خاک مذلت وحشیت و حیوانیت اش بنشانند زیرا آنکه
بناء تعلیمات خود را اولا برین نهاده‌اند که جمیع ادیان باطل و از جمله اوهامات
وجعلیات انسانهاست پس نشاید ملتی را که بواسطه دین و کیش از برای
خویش شرافت و حقیقتی بر سائر ملل اثبات کند پس ازین تعلیم فاسد که موجب
فتور همم و سبب ابطاء در حرکات انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گزارش
یافت گفته‌اند که انسان چون دیگر حیوانات است و او را مزیتی بر بهائم
نیست بلکه خلقةً و فطرةً از غالب آنها خسیس‌تر و پست‌تر میباشد و بدین
قول درهای حیوانیت را بروی انسان باز گشودند و ارتکاب افعال قبیحه
و اعمال شنیعه را بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب و دزدی و افترا برابر
داشتند و همچنین این بیان کردند که بغیر ازین حیات زندگانی دیگری نیست
و انسان چون نباتیست که در ربیع بروید و در تابستان خشک شده بخاک
نابود گردد و سعید آن شخص است که درین دار دنیا ملاذ و مشتهیات بهیمیه
او را دست یاب گردد و بسبب این رای باطل بازار غدر و خیانت و تزویر
و احتیال را رواج دادند و انسانها را بر رذائل و خبائث دعوت نمودند و عقلها را
از سیر بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند و چون این طاعونها و وباهای
عالم انسانی یعنی نیچریها دیدند که این تعلیمات فاسده در نفوس ارباب حیا

مستوری از نظرها گزیده و با ایمن بی نام و نشانی گردیده است و همچنین مخفی
نباشد که هزارها مصائب و هزارها بلایا و هزارها رزایا و هزارها آفات در
هر زاویه‌ای از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان کاه بقصد هلاک انسان
دیگران آزوار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را باعانت این حواس
خمسهٔ ضعیفهٔ خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطلع گشته و دفع ضررهای
خویش را نماید و با آنکه بر کمین گاههای بلایا آگاهی یافته در صیانت وجود
خویشتن کوشد لهذا هر انسانی از برای جلب منافع و رفع مضار محتاج است
باستعانت از مشاعر سائر مشارکین در نوع و طلب هدایت نمودن از آنها
تا آنکه بسبب راهبری و دلالت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزندها رسته
مقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آورد و این استعانت هرگز مفید
نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را
بعید و بعید را قریب نموده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع
جلوه خواهد داد پس صفت صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیست
و حبل متین هیئت اجتماعیه شعوب است و هیچ اجتماعی بدون او صورت
نبندد و خواه اجتماع منزلی بوده باشد و اجتماع مدنی خوض کن اگر گروهی از صداقت
نباشد چه قدر شقاوت و بدبختی ایشان را دست خواهد داد و چگونه سلسلهٔ انتظام آنها گسیخته
خواهد شد و چسان پریشانی مبتلی خواهند گردید

و این منکران الوهیت یعنی نیچریها در هر زمان که پیدا شده‌اند و در هر امتی که ظهور
نموده‌اند مقصود اصلی و مرام حقیقی ایشان این بود که بواسطهٔ مبادی فاسده اصول

اعتصاب انگاشته اند چنانچه ذکر خواهد شد و دیگر محلی و جائی از برای خیانت
باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای استحصال حق متاع خود حیله نی را
اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر دروغی را وسیله سازد کذب
قبیح شمرده نمی شود پس معلوم شد که تعلیمات این گروه موجب همه خیانتها
و دروغهاست و سبب همه شرور و رذائل و دنایا و خبائث است و لامحاله
اگر این گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید و از آن چه گفتیم
بخوبی ظاهر شد که این طایفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبائل و شعوب
میگردیده اند و از آن هیچ اسم مگوییم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده
و هستند و بزعم اصلاحیکه در مخیله پر مالیخولیای ایشان مرتسم شده است میخواستند
و اکنون هم بر آنند که آتش فسادی افروخته خانمان این نوع بیچاره را سوخته
اسم او را از لوح وجود بر اندازند چونکه هر کسی را هویداست که بقاء افراد انسان
درین جهان از روی ضرورت موقوف است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف
و خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد و غایت بغیه و نهایت مقصود
این جماعت این است که همه انسانها در جمیع مشتهیات و ملاذ مشترک شده
اختصاص و امتیاز از میانه برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری در هیچ
چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر برند و چون چنین شود
البته هر شخصی از ارتکاب اعمال شاقه خسیسه سر باز زده امر معیشت مختل
و دولاب معاملات و مبادله او راعمال از حرکت باز خواهد ایستاد و عاقبت
الامر این نوع ضعیف رو بوادی هلاکت آورده و کلیه زائل خواهد شد بلی نتیجه

مؤثر نخواهد افتاد و هرگز خداوندان شرم پا در دایرهٔ حیوانیت نخواهند
گذاشت و با باحت و اشتراک در مأکل و منکح راضی نخواهند شد ازین جهت
در ازالهٔ حیا کوشیدن گرفتند و گفتند که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است
واگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را شرم و حیا از هیچگونه عملی حاصل
نخواهد شد پس اول واجب بر انسان آنست که در ازالهٔ این صفت بکوشد
تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق حیوانیت را
برداشتند و سلوک سبیل بهیمیت را که عبارت از اشتراک و اباحت بوده
باشد بر نفوس آسان کردند پوشیده نماند که موجب امانت و صداقت حقیقة
دو امر است یکی اعتقاد و بروز بازپسین و دیگری ملکهٔ حیا و ظاهر گردید که از جمله
ارکان تعلیمات این گروه یکی همانا رفع آن اعتقاد و ازالهٔ آن ملکه است پس
تأثیر تعلیمات ایشان در اشاعهٔ خیانت و کذب بیشتر است از تأثیر قول کسیکه
بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون موجب امانت و صداقت
یعنی آن اعتقاد و شریفه و آن صفت جلیله در نفس بوده باشد هر وقت نوعی
مقاومت با قول داعی بخیانت و کذب خواهد کرد اگرچه مقاومت با ضعف
باشد و ازین جهت در تأثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب
آن عقیده و دارای آن صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف
آنکه اصل موجب از لوح نفس سترده گردد چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی
از برای اجتناب باقی نخواهد ماند علاوه برین چون این گروه بنا و مذهب خود را بر اباحت
و اشتراک گذاشته اند و جمیع مشتهیات را حق مشاع پنداشته اند و اختصاص و امتیاز را

العقاب

و زمانی بانکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب و عقاب اکتفا کردند چون دانستند
که زوال این دو اعتقاد لامحاله منتج جمیع مقاصد مضره ایشان خواهد گردید و
زمانی از ذکر مبادی دم در بسته و بترویج و تزیین و تحسین اصل مقصد که
اباحت و اشتراک همه در همه باشد اشتغال ورزیدند و گاه گاهی هم بجهت
دفع معارضین اصول فاسده خود را و اغتیال پیش گرفته خون هزارها بیگناه را
بدسیسها و حیلها ریختند

و بالجمله چون تعلیمات ایشان در امتی از امم ظاهر میشد جماعتی از ارباب
نفوس شریره را که غایت مقصود شان استحصال شهوات بهیمیه بود چه از راه
حق و چه از راه باطل آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتایج و عواقب
بدان آراء فاسده خورسند و دلشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششها
می نمودند و جماعتی دیگر اگرچه بدان اقوال منکر بودند و اعتقاد نمیکردند
مع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ و مصون نمانده و ارکان عقاید
نافعه و اساس صفات مفیده آنها هم خلل و فساد و تباهی راه مییافت
بجهت آنکه غالب مردم در عقاید و اخلاق خویشتن رهسپر تقلید و عادت میباشند
و از برای تزعزع ارکان تقلید و عادت اندک شبهه و اقل تشکیکی کافیست لهذا
فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و غدر و حیله بازی و خیانت
در آنها شایع میگردید و پرده حیا برداشته شده افعال ناشایسته بمقام انسانی
جهرا از ایشان بظهور می پیوست و چون بسبب آن تعلیمات فاسده هریکی را
چنان گمان میشد که بغیر از این حیات حیات دیگری نیست حیف اگر غنیمت برد

استعلاج ارباب مالیخولیا بیش ازین نخواهد بود و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان
بدین طریقه شنیعه ممکن باشد باید دانست که بلا شک جمیع محاسن و زینتها و
تجملات او به باد فنا رفته همه کمالات ظاهریه و باطنیه و ترقیات صوریه و معنویه
و علوم و معارف و صنایعش نیست و نابود خواهد گردید و کرسی مجد و شرفش
سرنگون گشته در بادیه وحشیت چون سائر حیوانات با هزار آلام و اسقام
در غایت خوف و بیم بسر خواهد برد بجهت آنکه علت حقیقیه همه مزایای انسان
حب اختصاص و امتیاز است چون اختصاص و امتیاز برداشته
شود نفسها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده عقلها در اکتناه حقائق اشیا
و استکشاف دقائق امور تهاون ورزیده انسانها چون بهائم وحشی درین
جهان زندگانی خواهند کرد اگر ممکن باشد ولکن هیهات هیهات

معلوم باد که نیچریها طرق

چند برا از برای نشر تعلیمات مفسدانه خویشتن اختیار کردند چنانچه در وقت
امنیت و بیخوفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و نهایت بیان
بعالم آشکارا نمودند و در زمان بیم و خوف تدریج را واجب شمرده طریق
اشاره و کنایه و رمز را بقدم تدلیس پیمودند

و گاهی بیکبار در هدم ارکان ستة آن قصر نیکبختی انسان کوشیدند
و هنگامی بحسب مقتضای حال بعضی ازان ارکان را محط نظر تعلیمات
باطله قرار داده در ویرانی آن جهد بلیغ خود را بکار بردند و وقتی بموجب ضرورت
نفی ملزومات و لوازم که نفی آنها مستلزم نفی آن ارکان میشود پرداختند

کی فشردند تا آنکه آخرالامر آن سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست
تطاول بهندوستان دراز نمودند و صفت ثبات در آنها بدرجهٔ رسیده
بود که مرگ را بر خیانت ترجیح میدادند چنانچه ثموستوکلیس را وقتیکه ار
کرکسس او را امر کرد که عساکر فارس را گرفته متوجه فتح یونان گردد زهر خورده
خود را کشت و راضی نشد که با ملت و قوم خود خیانت نماید با وجود اینکه یونانیان
او را بعد از خدمت نمایان و غلبهٔ فارس نفی کرده بودند و او ناچار شده بایشان پناه
برده بود بتاریخ یونان رجوع شود

و چون یکی از ابیقور ناتورالیسم و اپیکوریتها یعنی ابیقوریها در یونان باسم
حکیم ظاهر شدند و ایشان پس از انکار الوهیت که اصل همه فساد و مادهٔ همه
شرور و خرابیها است چنانچه فیما بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب
خودپسندی و عجب و غرور چنین گمان میکند که عالم تماماً از برای وجود ناقص
او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات و علت غائیه جمیع مکونات است
بواسطه حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر او مستولی شده است چنین به
اندیشه مینماید که او را جانیست نورانی و عالمی است جاودانی که پس از رحلت
از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبهٔ عیب و نقص بکمال سعادت
فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف نیچر یعنی طبیعت بقیود و سلاسل بسیاری
مقید ساخته و بمشاق و کلفتهای بیشماری مکلف نموده و درهای لذاید
طبیعیه و حظوظ فطریه را بروی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ
چیز بر هیچ حیوانی فضیلت و مزیتی نیست بلکه بحسب فطرت و طبیعت از همه به

غلبه میکردند و صفت کیستی عبارتست از محبت ذات بدرجه‌ایکه اگر منفعت
جزئیه صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردد دست از آن منفعت ندارد
بضرر همه جهانیان رضا در دهد و این صفت موجب آن میشد که هر واحدی
منفعت شخصیه خود را بر منافع عامه تقدیم نموده امت و قوم خویش را بالجنس
اثمان بفنا شد بلکه رفته رفته بجهت این حیات دنیه جبانت و خوف بر ایشان مستولی
گشته از برای حفظ زندگی خویش بذالت و سفلگی و عبودیت و خواری
راضی و خورسند شود

و در وقتیکه احوال احاد امت بدین پایه میرسد رشته اختتام و ائتلاف
گسیخته و وحدت جنسیت منعدم گشته و قوه حافظه و علت مبقیه زائل گردیده
عرش مجد و عز و شرف آن سرنگون میگشت

این است تفصیل آن امیکه بعد از عز و شرف بواسطه تعلیمات نیچریها یعنی
مادیین بذل و مسکنت مبتلا شدند

و این است شرح طرق تعلیمات مادیین یعنی نیچریها

گرک یعنی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقاید جلیله خصوصا
اعتقاد به اینکه قوم ایشان اشرف از جمیع امم عالمست و بجهت آن صفات
شریفه سه گانه و بر صفت عار و ننگ اینکه عاین حیا و یا آنکه اول نتیجه
اوست بعد از رواج بازار علوم و معارف سالهای دراز در مقابل سلطنت
فارسیه اینکه از نواحی تا صواحی استانبول ممتد بود ایستاده گی کردند و از خوف کاشغر
ذل و بندگی که شرف را نشاید خداوند عار و ننگ از آن ابا نماید پای مردانه
گی

میرانند مع ذلک این سکهای انسان صورت مرتدع
نمی شدند والمال مشایخ بینها الکل نداکرده از هر طرف حمله
می نمودند

واین یکی از آن اسباب است که اینها
مشهور شدند بکلبیتین وتعلیمات فاسده واین بحیرهای
یونان یعنی کلبیتین چون بمرور زمان در نفوس وعقول یونانیها تاثیر کرد جسد ها روی عادت آورده بازار علم و
حکمت کاسد شد واخلاقها فاسد کردید وشرف نفس آن
قوم بنذالت ولؤم وامانت ایشان بخیانت وحیا و ننگ
آنها بوقاحت وسفله کی وشجاعت آنها بجبانت ومحبت
جنس وطن آنها به محبت شخصیه مبدل
شد
وبالجمله جمیع ارکان ستة قصر سعادت آنها وهمه اساسهای
انسانیت ایشان منهدم کردید ولهذا سلطنت وعزت
ایشان برباد رفته بدست روما یعنی جنس لاتین اسیر افتادند

وسالهای دراز از شآمت آن
تعلیمات فاسده در قید عبودیت بسر بردند وبعد از انکه

آن اصول صحیحه را اندک زمانی او را اندک شود و باز بجهالت اولی و سلطه عظمای خود رجوع میکردند تا آنکه در زمان قباد مزدک نیچری

یعنی طبیعی بلباس رافع جور و

دافع ظلم ظهور کرد

و بیک تعلیم خود جمیع آن اساسهای نیک بختی قوم فارس را کنده بباد فنا داد زیرا که گفت آن قوانین و حدود و آدابیکه انبیا وضع کرده اند همه موجب جور و همه سبب ظلم و تمامی

بر باطل است

و شریعت مقدسه نیچریه یعنی طبیعت تا اکنون منسوخ نشده و حیوانات و بهائم مصون و محفوظ مانده است و کدام عقل و کدام دانش به پایه نیچر میرسد و نیچر همه ماکولات و مشروبات و منکوحات را در میانه جمیع آکلین و شاربین و ناکحین باحق مشاع قرار داده است پس چرا باید انسان بجهت جعلیات بیهوده که آنها را قوانین و آداب می‌نامد از مادر و دختر و خواهر و همسایه و غیره محروم مانده و دیگران از آنها

تمتع بگیرند

و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده دعوی ملکیت نماید و یا آنکه زنی را بحباله نکاح درآورده سائرین را از آن منع کند و چه حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشمارد و آن بیچاره را که بحیله ئی تمتع از حق خود میگیرد غاصب

در یک جزء از زمان در این عالم حاکم بلامعارض شمرده می شدند

فارس قومی بودند

که در آن اصول ستهٔ سعادت بدرجهٔ اعلی رسیده بودند و خویشتن را چنان شریف میدانستند که گمان میکردند ارباب سعادت از امم اجنبیه آن امتی است که در حمایت آنها بوده یا بقرب جوار ممالک ایشان شرف یابی حاصل کرده باشد

راستی و صداقت اول

آنها بسیار راستگو و صداقت آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام بدروغ نمیکردند و از قرض نفرت که مبادا ناچار شده دروغی از آنها سر زند

وسعت ممالک و عقاید و خصائل

در وقت وسعت مملکت آنها بسی فی ارتقا کرده بود که بیان آن را شناسائی باید فرنسیس لنرمان مورخ میگوید پادشاهی فارس در زمان دارای اکبر عبارت از بیست و یک والی نشین بود و یکی از آن والی نشین ها مصر و سواحل بحر قلزم و بلوچستان و سند بود.

و اگر زمانی در سلطنت آنها فتوری بهم میرسید از تأثیرات آن

باآنکه شرذمهٔ قلیلی بیش نبودند و اخلاق فاضلهٔ آنها بدرجه‌ئی
رسیده بود که بمقناطیس آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد
ملیون غیر مسلمین را بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها را
مخیر کرده بودند در میانه جزیه دهید و اسلام
و همین گونه غلبه و عز این

امت شریفه را بود تا آنکه در قرن چهارم نیچریها یعنی طبیعیین باسم
باطنیه و صاحب السر در مصر آشکارا شدند و زبانیه‌های خود را در
جمیع اطراف و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند
و چون این نیچریها اصحاب

باطن دیدند که نور شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم جمیع
مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه با کمال علم
و وسعهٔ فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین مبین و صیانت
عقاید و اخلاق مسلمین میکوشند لهذا از برای نشر آراء فاسدهٔ خود
طریق تدلیس و تدریج را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویشتن را برین
قرار دادند که اولاً تشکیک کنند مسلمانان را در عقاید خود و
پس از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان بگیرند و پس عهد
و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود
برسانند

و گفتند بر متعلم این تعلیمات لازم است که علی الدوام بار وسیاه

وخانمان میمانند ولهذا برهرکس واجب است که فن ظالمانه قوانین و آداب وشرایع عقل ناقص انسانی را ازکردن برآورده بمقتضای شریعت مقدسه یحیی حقوق خود را ازاموال وزنان بهمه نوع که بتوانند استحصال نماید وغاصبین را جبراً وقسراً از فعل ناشایسته غصب وجور بازدارد وچون این تعلیمات باطله در قوم فارس شیوع یافت حیا از میانه برخواست وعذر وخیانت فاش گردید وپذالت وسفاهت شیوع گرفت وصفات بهیمیه غلبه نمود وطبایع آنها بالکلیه فاسد شد

وانوشیروان اگرچه مزدک وبعضی از پیروان آن را کشت ولکن قادر بر قلع وقمع این تعلیمات فاسده نگردید وبدین جهت این قوم نتوانستند که یک حمله عرب را تحمل نمایند و حال آنکه قرن وهمسر آنها که عبارت از روم بوده باشد قرون متعدده با عربها در مجادله ومحاربه بودند

مسلمانان امتی بودند که بواسطهٔ دیانت آلهیه حقه وبسبب شریعت سما وبه صدقه خود وانقدر عقاید جلیله وخصائل جمیله اجداد آن امت را حاصل شده بود وانقدر اساس آن ارکان سته در آنها استوار گردیده بود که در یک قرون یعنی صد سال از نتایج آن عقاید وسجایا از جبال آلپ تا سور چین در تحت تصرف درآوردند ودماغ اکاسره وقیاصره را بخاک مذلت مالیده بود

مسلمین برین امر مطلع شده و در صدد معارضه برآمدند و چون آن بالعرض
معارضین را دیدند از برای انتشار آراء باطله خود خون هزارها علماء و
صلحاء و امراء امت محمدیه را اغتیالاً
ریختند

و بعضی از آنها آن عقاید فاسده مضره را فرصت یافته بر روی
منبر الموت جهاراً بعالم ظاهر ساخت گفت که در وقت قیام قیامت
هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نمی باشد و قیامت عبارت
است از قیام قائم حق و منم قائم حق پس از این هرکه هرچه خواهد بکند
که تکلیف برخاسته شده است یعنی درهای انسانیت بسته شده
ابواب حیوانیت باز گردید

و بالجمله این سخنها اهل باطن و خداوندان تأویل یعنی نزاریه
در دول سابقه مسلمانان جمله کمال خلق را بجمیع نقائص و رذائل که
براندازنده امم و ملل است دعوت نمودند و بسبب تمریه جعلی خویش
اعتقاد الوهیت را که اساس همه سعادات انسانهاست در این
دار دنیا از الواح عقول ستردند و بمرور زمان اخلاق امت محمدیه
شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقاید و سجایای پسندیده
آن امت شریفه تزعزع انداختند تا آنکه شجاعت و بسالت آنها
بخوف و جبانت و امانت و صداقت آنها بخیانت و دروغگوئی
و محبت اسلام آنها به محبت شخصیه بهیمیه مبدل گردیده

دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید و واجبست او را که قادر بر تأسیس مطالب خود بوده باشد و چون کسی را بدام مرشد کل می انداختند اول چیزیکه او را تعلیم میکرد این بود که اعمال ظاهریه از برای آن اشخاصی است که بحق نرسیده‌اند و حق عبارت از مرشد و راه به کامل است و چون تو بحق رسیدی اکنون ترا باید که خود را ازین اعمال ظاهریه بدینه خلع نمائی

وبعد از زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهره و باطنیه و همه اعتقادات و قیودات از برای ناقصین است که بمنزله بیمار باشند و چون تو کامل گشتی لازمست که همه این قیودات ظاهره و باطنه را از خود سلخ کرده قدم در دائره وسیعه اباحت نهی چه حلال و چه حرام و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل و پس از تثبت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار الوهیت و اثبات مذهب نیچری و سیئه نیکر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد بموجودات شبیه خواهد شد و اگر معدوم باشد مماثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس خدا نه موجود است و نه معدوم یعنی باسم قرار کن و هستی را انکار نما

و مدت زمانی این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سائر روسای

نتیجه آن عقاید حقه و آن خصال پسندیده بود و بعد از طرق فساد اعاده آنها ممتنع گردید

و از این است که ارباب تاریخ ابتداء انحطاط سلطنه مسلمانان را محاربه صلیب میگیرند و چنان لائق بود که آنها از ضعف مسلمانان و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند مخفی نماند بابیهائیکه درین

زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بنا حق ریختند کوچک بالهای همان نیچریهای الموت و جبلیه های یعنی کلکچیل بروارهای همان طبیعیین کردکو د میباشند و تعلیمات آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد که فی ما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیه یافت خواهد شد

امت فرنساویه

آن یگانه امتی بود که بواسطه آن اساسهای ششگانه سعادت در قطعه یوروپ بعد از ردها نیین رفع علم و دانش کاردانی نموده موجب تمدن همه امم فرنگ گردید و بسبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغربیه صاحب کلمه نافذه شد تا آنکه در قرن هیجدهم از میلاد مسیح ولتیر و رسو باسم رافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر ابیقور ایپکورس را نبش کرده عظام بالیه ناتورلیسمی را احیاء نمودند و تکالیف را

و از آن بود که جماعتی از صعالیک فرنک در قرن خامس با راضی شامیه هجوم کرده صدها شهرها و قریه ها را خراب نمودند و خون هزارها را رایگان ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از دفع آن صعالیک عاجز ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی عقائد قوم فرنک را در ممالک خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود

و همچنین گروهی از اوباش تاتار و ترک و

مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمّدیان را ویران ساخته خون میونها را به خاک ریختند و مسلمانان را این قدر قوه نشد که این بلیه را از خود دور سازند با وجودیکه در اوّل اسلام با قلت عدد تا سور چین جولانگاه اسبان مسلمانان بود و آن همه ذلّ و حقارت و خرابی و ویرانی از برای مسلمانان حاصل نشد مگر از خیانت و دروغگوئی و جبانت و گرانجانی و ضعف و سستی ایکه آثار آن تعلیمات فاسده بود

و چون اداب اخلاق دیانت محمّدیه از غالب نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهزار کوشش بعد از سالهای دراز اراضی شامیه را از دست فرنک و چنگیزیان را بشرف اسلام [مشرف] کردند و لکن نتوانستند که آن ضعف را بالکلیه زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را دوباره اعاده نمایند زیرا آنکه آن سلطه

بنحو مشغول گردیده باستیصال مقاصد و ملاذ خویشتن کوشیدن
گرفته و از منافع عامه اعراض کردو از آن سبب نفوذ خارجیه ایشان
چه در غرب بوده باشد و چه در شرق رو بنقصان آورد ———

ونا پلئون اول اگر چه

دوباره دیانت مسیحیه را اعاده نمود ولکن اثر آن تعلیمات از نفوس
نرفته و اختلاف مشارب زائل نگردید و عاقبت الامر بدان منجر شد
که از دست جرمنی شکست خورده زیانهائیکه بسالهای دراز جبران آن
نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضره باعث آن شد
که طایفه سوسیالیست یعنی اجتماعیین در آنجا یافت شد
و ضرر و خسارت این گروه بر فرانسا کمتر از ضرر و خسارت جرمنی
نبود

بتاریخ حرب فرانسا رجوع شود

واگر ارباب آن عقاید حسنه و سجایای پسندیده تدارک این
امر را نمیکردند این قوم برای اجرای مقاصد باطله خود فرانسا را زیر و رو
کرده با خاک برابر میساختند

و پوشیده نماناد که امت عثمانیه بسبب ظهور این عقیده فاسده
نیچریان در بعضی از امراء و عظماء آن بدین حالت محزنه افتاد و حتی
آن نفرهای عسکری که در این محاربه اخیره خیانت کرده باعث
خرابی و تباهی گردیدند همان ها بودند که بطریق نیچری قدم

برانداختند و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و آداب و رسوم را
خرافات انگاشتند و ادیان را اختراعات انسان ناقص العقل
پنداشتند و به دو جهت انکار الوهیت و تشنیع انبیاء پرداختند حتی
ولتر چندین کتاب در تخطئه و سخریه و تشنیع و ذم انبیاء تصنیف
کرد و این اقوال باطله در نفوس فرانسا و بیها تأثیر کرده بیکبارگی دیانت
عیسویه را ترک نمودند

و درهای شریعت مقدسه بحریه یعنی اباحت را بروی خود گشودند
حتی در روزی از روزها دختری را آورده در محراب کنیسه‌ئی گذارده
زعیم آن قوم ندا درداد که ایها الناس پس از این از رعد و برق مترسید
و چنین گمان مکنید که اینها از طرف آلهه سماء برای تهدید شما ظاهر شده
است بلکه بدانید که همه اینها آثار طبیعت است یعنی ناتور و غیر از ناتور
مؤثر دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر پرستش اوهام را منمائید و از روی
گمان خدائی برای خود اختراع مکنید و اگر خواهش آن دارید که چیزی را
عبادت و پرستش نمائید اینک مدموازل در
در محراب چون دمیه ایستاده است

دمیه
پیکری را میگویند
که از عاج
سازند

و تعلیمات فاسده بحریه این دو شخص اولاً موجب ثورت
مشهوره فرانساویه گردید و ثانیاً سبب آن شد که فساد اخلاق
و تفرق کلمه و اختلاف مشارب حاد آن امت را فرا گرفت تا اینکه
رفته رفته هر طایفه‌ئی از اصحاب آرا مختلفه و مشارب متباینه

بکلی

وایشان میگویند که جمیع مشتهیات و علائقیکه در روی این کره زمین است همه آنها از فیوضات ناتور یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی اختصاصی بوده باشد بیکی از آن علائق بلکه چون مشارکین او همه انسانها هستند بلکه باید جمیع علائق و مشتهیات حق مشاع بوده باشد در میانه همگی افراد انسانها

و میگویند بزرگترین سد و محکمترین مانع از برای نشر شریعت مقدسه نیچه یعنی اباحت و اشتراک و یا نهیلیزم سلطنتها میباشد پس لازمست که اینها را از اساس براندازند و پادشاهان و رؤسا و ادیان را نیست و نابود سازند اگر شخصی خود را بلذتی مخصوص ساخته و خویشتن را بنعمتی و یا مرتبتی ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه ناتور یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نه پیچند و گردن کشی نکنند

واین گروه سه گانه از برای

نشر افکار مفسدانه خود هیچ وسیله و حیله ئی نیافتند مگر آنکه انشاء مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سائرین مدرس شده اندک اندک افکار خود را در اذهان صافیه بچها جای دهند وازین جهت بعضی بانشاء مدارس پرداخت و بعضی دیگر متفرق گردیده هریکی در مدرسه از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده در اذاعه و اشاعه خیالات باطله خویشتن کوشیدن گرفت و بدین وسیله احزاب

می زنند و خود را اصحاب افکار جدیده می شمرند یعنی بسبب
تعلیم هیچ چیزی چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است
واین اخلاق و سجایائیکه از برای خود فضیلت میدانند همه خلاف
مأثور و از فضول عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و بهر
راهی که ممکن شود او را لذات و شهوات حیوانیه را از برای خود تحصیل
کند و بخرافات فیوداتی و اهیات جعلیات انسانهای بی عقل خویش
از ملاذ محروم نسازد و چون انسان فانی می شود چه شرف
چه حیا و امانت و صداقت کدام است ولهذا بارث جلیله سلطه
کی ر قبول کرده بقیمت ذهیده فی خانه شرف چندین ساله
عثمانیان را بر باد دادند

سوسیالیست و کومونیست و نهلیست

یعنی اجتماعیین و اشتراکیین و عدمیین هر سه طایفه رهسپر این طریقه
میباشند و خود را باسم محب الفقراء و الضعفاء و المساکین ظاهر
ساخته اند و هر یک از این طوائف ثلثه اگرچه صورة مطلب خود را
بنوعی تقریر میکنند ولکن غایت و نهایت مقصود آنها این است که جمیع
امتیازات انسانیه را برداشته چون عرزوک همه را در همه شریک
سازند

و بجهت اجرا این مقصد فاسد چه بسیار خون ریزیها کردند و
چه فسادها و فتنه ها برپا نمودند و چه قدر عمارات و قرا را آتش زدند
وایشان

و بیست و . تشت جنس خواه قوم برآمده اند و خود را
شریک دزد و رفیق قافله ساخته اند و در نزد اغنیا و علما
علم دانش و کاردانی بر افراخته اند و از برای خیانت طرح نو
در انداخته اند و بدوسته کلمات مسروقهٔ ناتمام بخود بالیده اند
و بر و بقها را بصد کبر و ناز مالیده اند و خود را با هزار جهل و نا
دانی هادی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله و صفات
ذمیمه خویشتن را مهذب گماشته اند و عقل و خردمندی را فقط
زغدر و حیله اقتباس و تزویر پنداشته اند بسیار خجالت میکشم
که آنها را ذکر کنم و نهایت شرمم می آید از تحریر روش کنش ایشان

ایشان راه را نرسیده
و او خواهد

زیرا آنکه مقاصد آنها
بسیار پست است چون که میخواهند از برای شکم خویشتن اساس
امت خویش بکنند و رشته التیام آن را از هم بگسلانند و جولان
گاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از بچگیهٔ خود
بیرون ننهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدرت یارای حرکت
نیست

اینقدر میتوانم بگویم که اینها بیاچه یعنی
پهلوان پنبه دیگر اند باقیش را خوانندگان بدانند--
و از جمیع آنچه پیش ذکر شد
بخوبی هرکسی را معلوم گردید که این گروه بیچاره بیا یعنی دو بیا در

آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک یوروپ منتشر گردیدند خصوصا در مملکت روسیه و بلاشبهه اگر این طوائف ثلثه قوت بگیرند موجب انقراض و اضمحلال نوع انسانی خواهند شد چنانچه و چه آن پیش گذشت اعمار نا الله من شرور را قوا لهم وافعالهم مورث شد آن پیشین بهمیر و گزیده و خشور
تا نور
که اولا در ممالک انگلیز بود و پس از آن
باراضی امریکا هجرت گزین شد بالهام طبیعت یعنی بیچه جهان مصلحت دید که این امت عظمای اباحت و اشتراک از نقطه با آنها عطا کند که بیچه ایمان دارند لهذا دو کمپانی تشکیل نموده یکی از مومنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مومنین مطلق التصرف است در هر یک از مؤمنات و از آنست که اگر از یکی مؤمنات سؤال شود تو زن کیستی جواب بگوید از کمپانی همچنین اگر از یکی از اولاد آن زنها پرسیده شود که تو بچه کیستی پاسخ خواهد داد بچه جمعیت
تا هنوز لهیب شر و فساد آنها از چاه ویل کمپانی سر بر نزده و خداوند تعالی ببیند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خانمان انسانها را سوخته و ویران خواهد ساخت
واما آن منکران الوهیت یعنی بیچه‌ها که بلباس تلبیس مهذب

آن شهوات را تحصیل نماید و بدانها معالجه خواهشهای خواهش کند و سورت نفس را بشکند چه تحصیل آنها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل

و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و سفک دماء و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد در دست یاب گردد

این مقتضیات قویه و بواعث فعاله را از تاثیرات مضره معدله باز داشتن و انسان صاحب آن شهوات موثره را بحق خود راضی کردن و از تعدیات و اجحافات منع نمودن بیکی از این چهار چیز متصور می شود

یا آنکه هر صاحب حقی شمشیری در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده شب و روز در صیانت حق خود بکوشد و یا شرافت نفس چنانچه ارباب هواء ادعا میکنند و یا حکومت و یا اعتقاد براینکه عالم را صانعی است دانا و عمل خیر و شر را پس از این حیات جزائیست مبین یعنی دین

اما وجه اول موجب آن می شود که از برای صیانت حقوق و دفع تعدیات سیلهای خون جاری گردد و تلوث واد و بیه بدی افراد انسانیه مختضب شود و هر قویی ضعیفی را طحن و سحق نماید

در هر امتی که پیدا شدند اخلاق احاد آن امت را بواسطه تعلیمات فاسده خود بهزار تلبیس و تدلیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کندند و خیانت و دروغگوئی و کران جانی و شهوت پرستی را رواج دادند تا آنکه تدریجاً اسم آن امت را از لوح وجود محو نمودند و یا آنکه بذل و فقر و عبودیت مبتلا کردند

مع ذلک چون بعضی

از اینکه مقصد اصلی خود را که اباحت و اشتراک بوده باشد تدلیساً مخفی داشته و در ظاهر با انکار الوهیت و روز باز پرس اکتفا میکنند

لهذا سیجو اهم بیان کنم که این تعلیم بنفسه کافی است از برای فساد هیئت اجتماعیه و تزعزع ارکان مدنیت و هیچ سببی موثرتر از این تعلیم در فساد اخلاق یافت می شود و ممکن نیست که شخصی نیچری بوده باشد و با وجود این مهذب الاخلاق و صاحب امانت و صداقت و مروت و جوان

مردی باشد

پس میگوئیم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهوتها و خواهشهائی است که بازاء آنها مشتهیاتی و ملائماتی در عالم خارج گذاشته شده است و آن شهوات بذاتها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده

عقل و کاردانی و کمال می شمارند و دیگر آنکه اگر غور کنی در این امر هر حادثی را علتی است و علت غائیه افعال اختیاریه انسان نفس اوست بجو بی خواهی دریافت که طلب اتصاف بشرافت نفس و سعی در استحصال او و خوف از خست و دنائت آن بجهت رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق معیشت و حذر اوست از تنگی مسالک زندگانی

چونکه مبدا از اتصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید و با مانت و صداقت مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب های معیشت فراوان خواهد گردید

بخلاف اتصاف بخست و دنائت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب معیشت را مسدود خواهد ساخت

پس بمقدار طلب شرافت نفس در قوت و ضعف و تمکن و عدم تمکن آن صفت در جات و مراتب او و تاثیرات آن در گنجایش ابواب شهوات از تعدیات بر حسب معیشتهای طبقات مردم میباشد بمعنی طبقات ناس

القدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که معیشت ایشان را نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه ئی شرافت

با آنکه اجسشمه‌ها در این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود ده
محو گردد

واما وجه ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفتی است
که صاحب آن از اعمال ذمیمه و افعال قبیحه در نزد عشیره و قبیله
خود اجتناب خواهد نمود و حسنت نفس آنست که دارای آن از
دنایای مور پرهیز نمی نماید و از تقبیح و تشنیع متأثر نمی گردد
و هر کسی را واضحست

که این صفت را یعنی شرف نفس را ماهیت و حقیقت معینه
در نزد امم نیست که بتوان بدو شهوات را بحد اعتدال آورد و هر
شخصی را بحق خود راضی ساخته پایه انتقام را محکم نمود آیا ملاحظه
میکنی بسا امور هست که ارتکاب آنها پیش امتی خست و دنائت
شمرده می شود و همان امور در نزد امتی دیگر از آثار شرف و
کمال نفس و از موجبات مدح و ستایش است و حال آنکه فی
الحقیقه عین جور و ظلم و غدر است

چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل
واهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است
واما اهل مدن همه

آنها را علامات خست و دنائت میدانند و همچنین حیله بازی
ومکاری و منافقی در نزد قومی خست و قومی دیگر این امور را

گشوده درهای شر و فساد بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید

علاوه بر این

چون غرض از اتصاف بدین صفت توسیع طرق معیشت و تحذر از تنگی مسالک زندگانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفیه و رشوت خواریهای در زوایای محاکم

زیرا انکه انسان طالب سعه عیش میداند که بدین خباثت مخفیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون انکه مشهور به دنائت گردد چنانچه می بینی که داعیان به شرف نفس چگونه اعمال در زوایای محاکم از انها بظهور میرسد

پس نشاید کسی را که شرف نفس را میزان عدل قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خود راضی کرده منع جمیع تعدیات و اجحافات ظاهریه و باطنیه را نماید

۱۰ اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب محمدتست پس می شود که هر شخصی بجهت استحصال محمدت خود را با علی درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتن را از جمیع رذائل و دنائات و تعدیات و اجحافات دور نماید

جواب میگوییم اولا کمتر شخصی یافت می شود که مدح و ثنا را برلذائذ

نفس را آن صفتی میشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان
شد و آنچه زیاده بر این باشد هرگز فقدان او را نقص و دنائت
نمی انگارد اگرچه در نزد طبقات دیگر نقص و خست شمرده شود
و در استحصال آن سعی بکار نمی برد نظر کن در غالب سلاطین
و امراء چگونه با اتقا و شرافت نفس از عهد شکنی پروائی کنند
خصوصاً با آنانکه از خود
در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سائر افعال بهیمه
اجتناب نمی نمایند و هیچیک از این امور را خست و دنائت
نمی شمارند
و حال آنکه اگر یکی از اینها از آحاد رعیت سر میزد خسیس و دنی النفس
شمرده شده بدین جهت در امر معیشت او خلل حاصل می شد
حتی سائر طبقات هم این امور را در حق سلاطین و امراء خود از
خست و دنائت نمیدانند بلکه
بمحامل دیگر حمل میکنند
و همچنین است حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقةً
بعد طبقةٍ
و سبب این امر آنست که طبقات عالیه خود را از ضرر آن افعال
شنیعه مصون و محفوظ میدانند پس اگر مدار انتظام عالم همین
شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالیه فی دست تعدی بطبقه سافله
گشوده

سلسلهٔ معاملات خواهد شد به نفس خود چنانچه در بیان حیا بدینه اشاره فی رفت

و امّا وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت معصوریت بر دفع ظلمه وجورهای ظاهری امّا اختلاسات و تزویرها و بستانهای و فسادها و تعدیات باطنیهٔ خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور بحیله ها و وسیله ها از ستمهای پنهانی مطلع می شود تا برفع آنها بکوشد علاوه برین حاکم و اعوان او همه اصحاب شهوتند

وکدام حیرت آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات معامله منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از بهت شده حرص و از آنها خلاصی خواهد

بخشید

و چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البتّه آن حاکم حقیقهٔ رئیس سراق و جهرا رئیس قطاع الطریق گشته بوتی و اعوان او همه آلات ظلم و جور و عذر و ادوات شرّ و فساد و و افزار اختلاس آن خواهند گردید

و در ابطال حقوق بندگان خدا و هتک اعراض و نهب اموال آنها خواهند کوشید

و عطش شهوات خود را از خون بیچارگان تسکین خواهند داد

شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر طبیعات مردم نظر شود این
مجمولی ظاهر و هویدا خواهد شد

و ثانیاً چونکه موجب اوّل از برای مدح و ثنا این انسانهای حیوان
منش و باعث تختین بجهت ستایش این مورخین مزورین و شعراء
کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگرچه استحصال
اینها از طرق غیر لائقه شده باشد و در اکتساب این
چیزها هزار بدتعدیات و اجحافات سرزده باشد لهذا غالب
نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا و
ثروت خدا وندان جاه و جلال نمایند اگرچه بطریق عذر و ظلم و
خیانت بوده باشد

تا آنکه هم لذائذ بدنیه را بدست آرند و هم ممدوح این مدلسین گردند
و کمتر شخصی یافت می شود که طالب محمودیت حقه بوده در
راه حق و فضیلت شرافت نفس ثنا و ستایش حق را اکتساب
کند

و از آنچه گفته شد ظاهر گردید که خصلت شرافت نفس بهیچ جهه
از برای تعدیل شهوات و منع تعدیات و انتظام عالم کافی
نیست

بلی اگر هستند بدیهی بوده و در آن دین ماهیت آن مستقر و
متعین گردیده باشد بجهت آن منشاء و مبنا موجب انتظام
سلسلهٔ

گفته شد نفس انسان است چون کسی را اعتقاد بثواب وعقاب
نباشد کدام چیز دیگر او را ازین صفات ذمیمه منع نموده بخلال
حسنه دعوت خواهد نمود خصوصاً در وقتیکه معلوم شود انسان را
که نه از اتصاف بدانها ضررے در دنیا بر و مترتب خواهد شد و
نه از تخلق بدینها او را فایده ئی خواهد رسید وکدام امر او را بر
معاونت ومناصرت ومرحمت ومروّت وجوانمردی و دیگر
اموریکه هیئت اجتماعیه را از آنها گریزی نیست
الزام خواهد کرد

وخواننده را معلوم گردید که اوّل تعلیمات طبیعتین یعنی نیچریها
رفع این دو اعتقاد است که اساس همه دینها است وآخر تعلیمات
ایشان اباحت واشتراک است پس این قوم اند که برباد دهنده
هیئت اجتماعیه اند وتباه کننده مدنیت اند ومفسدان اخلاق اند
وخراب کننده ارکان علوم ومعارفند
وهلاک نماینده امم اند وزائل کننده نخوت وغیرت وناموس اند
وجراثیم لؤم وخیانت اند وارومه های رذالت ودنائت اند
واساس های خست ونذالت اند واعلام کذب ودروغ ودعات
حیوانیت اند محبت آنها کید است ومصاحبت ایشان مکر است
وملائمت شان عذر است
ومجالستشان حیله است صداقت شان فریب است دعوی انسانیت

وقصرهای خویش را بدماء پژوایان منقّش و مزیّن خواهند ساخت

و بالجمله در هلاک عباد و دمار بلاد کوششها و سعیها بکار خواهند برد پس سبب دیگری از برای کفّ ارباب شهوات از تعدّیات و اجحافات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان بر اینکه عالم را صانعیست دانا و توانا و اعتقاد به اینکه از برای عمل خیر و شرّ پس از این حیات جزائیست معیّن

والحق این دو اعتقاد معاً پایدارترین اساسی است از برای کفّ شهوات و رفع تعدّیات ظاهریه و باطنیه و محکم‌ترین رکنیست بجهت بر انداختن حیله‌ها و تزویرها و تدلیسها و نیکوترین باعثی است برای احقاق حقوق

و اوست سبب امنیت و رفاهیت تامه و بدون این دو عقیده هرگز هیئت اجتماعیه صورت وقوع نپذیرد و مدنیت لباس هستی نپوشد

و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرات بی‌غلّ و غش نشود و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ چیز او را داعی بسوی فضائل و زاجری از رذائل نخواهد بود

و هیچ چیز او را از خیانت و دروغگوئی و منافقی و مزوّری منع نخواهد نمود بجهت آنکه علّت غائیه جمیع ملکات مکتسبه و افعال اختیاریه چنانچه گفته

از طریقهٔ ما و آیین یعنی بیچاره‌ها بهتر است در عالم مدنیت و هیئت اجتماعیه و انتظام امور معاملات بلکه در جمیع اجتماعات انسانیه و در همه ترقیات بشریه

درین دار دنیا

و چون نظام عالم بر نهج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم انسانی جزء نظام کل است از آن است که هر وقت این خلل اندر آن هیئت اجتماعیه یعنی بیچاره‌ها ظهور نمودند نفوس انسانیه بر قلع و قمع آنها همت گماشته و خداوند آن نظام حقیقی مدنیت که دین بوده باشد در ازالهٔ ایشان سعیهای بلیغ

بکار بردند

و مزاج انسان که مبنا بر شعور خداداد خود که اثر حکمت کلیه است آنها قبول نکرده چون فضلات دفع نموده است و لهذا این طایفه اگر چه از دیر زمان بدین عالم پا نهاده اند و بعضی از نفوس خائنه ارباب شوکت هم بجهت مقاصد دنیهٔ خود ایشان را در هر وقتی تایید نمودند ولکن پایداری و ثبات حاصل

نکرده اند

و چون ابرهای تابستان در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق و نیست و نابود شده اند و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن و مستقر شده این ما بیچاره‌های بی انتظامی ها زائل و معدوم گردیده اند

شان دارا است و بر معارف و علوم خواند شان بشست و قلاب
دست امانت را خیانت کنند و ستر را حفظ نکنند و دست عزیز
خود را بیک پول سیاه بفروشند بند های شکمند و عبید شهوت
وا زبرای قضای

شهوات خویش از انکه هیچ کونه عمل خسیس و دنی استنکاف
نمیکنند ناموس و عار و ننگ را بهیچ وجه نمیشناسند و از شرف
نفس خبر ندارند پسران در این طایفه از پدران در امان نیستند
و دختران از هیچکدام و حرکت طبیعت طبیعی را چه منع توانند کرد
و اگر شخصی بلین

مس چون مار اینها بازی خورد و بخط و خال چون افعای ایشان
مغرور گردد و زخرف قول اینها او را پسند افتد و حیله های ایشان
در دل او جای گیرد و چنان گمان کند که این قوم موجب تمدن اند
و باعث انتظام بلاد و یا سبب نشر علوم و معارفند و یا انکه خیال
کند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت حافظ اسرارند
باید بر عقل او گریست و خندید

زیرا انکه هم جای خنده دارد و هم جای گریه پس از همه آنچه بیان
کردیم بنهج اوضح ظاهر شد که دین اگرچه باطل و اخس ادیان بوده
باشد بجهت آن دو رکن رکین یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب
و عقاب و بسبب سایر این اصول ستة که در اکثر دینها و کیشها ست

خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتند وحقائق اکوان برو پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که بجمیع عمر خود را با وهام و وحشت و دهشت و خوف و بیم بگذرانند

و از حرکت طیور و جنبش بهائم در لرزه افتند و از هبوب ریاح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطرات وتشئمات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و به حیله بازو مکار و دجالی راه گردن نهد و کدام شقاوه و بدبختی و سوء حال از این گونه زنده گی بدتر خواهد بود

و دین اسلام اول رکن او این است که عقول را بصیقل توحید وتنزیه از زنگ خرافات و کدر اوهام و آلایش وهمیات پاک سازد و نخستین تعلیم او این است که انسان را نشاید که انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و متصرف قاهر و معطی و مانع و معز و مذل و شافی و مهلک

بداند

و یا که اعتقاد کند که مبدء اول بلباس بشری برای اصلاح و یا افساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن ذات منزه بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیت چه بسیار آلام واسقام را متحمل گردیده است و غیر از اینها از آن خرافاتیکه هر یک بانفراده

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایه نیک بختیهای انسان است پس
اگر براساسهای محکم و پایه‌های متقن گذاشته شده باشد البته آن
دین بنهج اتم سبب سعادت تامه در ماهیت کامله خواهد گردید و
بالطریق اولی موجب ترقیات صوریه و معنویه شده علم مدنیت را
درمیان پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدینین را بتمامی کمالات عقلیه
و نفسیه فائز خواهد گردانید

و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید و اگر غور نمائیم در
ادیان هیچ دینی را نخواهیم دید که بر اساس محکم متقن نهاده شده باشد مانند
دین اسلام

زیرا انکه عروج امم بر مدارج کمالات و صعود شعوب بر معارج معارف
و ارتقاء قبائل بر مراقی فضائل و اطلاع طوائف انسانها بر دقائق
حقائق و استحصال آنها سعادت تامه حقیقیه را در دار دنیا و آخرت
موقوف است بر اموری چند

اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و زنگهای
عقاید باطله وهمیه پاک بوده باشد زیرا انکه عقیده خرافیه حجابی است
کثیف که علی الدوام حائل می شود درمیانه صاحب آن عقیده و میانه
حقیقت و واقع و او را باز میدارد از کشف نفس الامر بلکه چون خرافی
را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکات فکریه باز
زد پس از آن جهل مثل بر شل کرده جمیع خرافات و اوهام را قبول

خواهد

وازنچیاری ازکمالات ورتب عالیه وسعادات دنیویه محروم مانده و در دائرهٔ صغیره سفلی جولان خواهند نمود

ودین اسلام درهای شرافت را بروی نفوس گشوده حق هر نفسی را در هر فضیلت وکمالی اثبات میکند

واعتبار شرافت

جنسیت وصنفیت را از میانه برمیدارد ومرتبت فرد انسانیه را فقط بر کمال عقلی ونفسی قرار میدهد

وکم دیده یافت می شود که این مرتبت در دیوده باشد ملاحظه کن که چگونه دین برهما انسان را چهار قسم کرده یکی برهمن و دیگری چهتری وسیمی ویش وچهارمی شودر

اوّل درجه شرافت را فطرةً از برای برهمن قرار داده است پس از آن از برای چهتری وقسم چهارم را درجمیع مزایای انسانیت ازهمه پست تر شمرده است

واین یکی اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم

ی کوری عقل کافیست و غالب ادیان موجوده از این اوهام
و خرافات خالی نیست اینک دیانت نصرانیه و دیانت برهما
و دیانت زردشت

نگه نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت
نست یعنی هر واحدی از امم خود را بغیر از رتبه
ت رتبه نسبت الهیه سزاوار و لایق جمیع بابها
در رتبه های افراد انسانیه بدانند

در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیتی تصور نکنند چون
نفوس خلق بدین صفت متصف باشد هر یکی با دیگری
میدان وسیع فضائل مسابقت نموده در استحصال
ت در صدد و مجارات و مبارات خواهد بر آمد
و در تحصیل عزت و
ف و اقتنای رتب عالیه دنیویه کوتاهی نخواهد
ورزید

بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقةً
و فطرةً از دیگران در شرافت کمترند و رتبه ایشان
از نفوس سائرین پستتر است
البته در همت آنها نقص و در حرکت ایشان فتور رو داده و در ادراکشان
ضعف حاصل خواهد شد

باید آحاد هر امتی از امم عقاید خود را که اول نقشه الواح عقول است
بر براهین متقنه و ادله محکمه مؤسس سازند و از اتباع ظنون
در عقاید دوری گزینند و بمجرد تقلید آباء و اجداد خویشتن
قانع نشوند

زیرا که اگر انسان بلا حجت و دلیل بامورے اعتقاد کند
و اتباع ظنون را پیشه خود سازد و تقلید و پیروی آباء
خود پسندد شود عقل او لامحاله از حرکات فکریه باز ایستد
و اندک اندک بلادت و غباوت بر او غلبه نماید تا آنکه خرد او
بالمره عاطل و از ادراک خیر و شر خود عاجز ماند

و شفا و بدبختی از هر طرف او را فرو گیرد تعجب منما گیزو
وزیر فرنسا که تاریخ سیویلیزاسیون یعنی مدنیت
امم افرنجیه را نوشته است میگوید یکی از اعظم اسباب
تمدن یوروپ این بود که طایفه ظهور کرد گفتند
اگرچه دیانت ما دیانت عیسویه است ولی ما را میرسد که
براهین اصول عقاید خود را جویا شویم

و جماعت قسیسها اجازت نمیدادند و میگفتند که مبنای دین بر
تقلید است و چون آن طایفه قوت گرفته افکار ایشان

ترقی متدینین بدین دین در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید و
حال آنکه اقدم امم میباشند، دیانت عیسویه بر حسب انجیل
شرافت را از برای جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن جنس را
باسامی حقیره ذکر میکند و پیروان آن دین اگرچه از این حکم سر
باز زده امتیاز جنسیت را برداشتند ولکن ضعف قسیسها
را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس گردید

زیرا آنکه قبول ایمان و غفران ذنوب را منحصر بمقدسه آنها
قرار دادند و گفتند نفوس دیگران را اگرچه باعلی درجه کمال
رسیده باشد آنقدر رتبت نیست که عرض ذنوب خود را بدرگاه
الهی کرده طلب مغفرت نماید
بلکه باید این بواسطه قسیسها صورت پذیرد و همچنین گفتند که
قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف بر قبول قسیس است
و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند چونکه در او نوشته
شده است هرچه در زمین بگشائید در آسمانها گشاده میشود و هرچه شما در زمین
به بندید در آسمانها بسته میشود و تا زمانیکه این عقیده خست بخش نفوس
در امت نصرانیه بلاد فرنگ متمکن و پایدار بود هیچ گونه ترقیات از برای
آن امت حاصل نشده لیتر رئیس پروتستان که این حکم را بر خلاف
انجیل رفع نموده است بمسلمانان اقتدا کرده است سیم آنکه

برهما هرکس را ظاهر است که غالب آنها مخالف عقل صریحیست چه اصحاب آن دین بر این امر اعتراف کنند و یا نکنند

چهارم آنکه باید در هر امتی از امم جماعتی علی الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نورزند و در تعلیم طرق سعادت تقصیر ننمایند و گروهی دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی و مضار آنها را تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان کسبی است و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره‌ئی و فایده‌ئی نخواهد گرفت و چون حیوانات در این عالم زیست خواهد نمود و از سعادت دارین محروم مانده از این دنیا خواهد رفت

پس معلم واجب شد و شهوات و خواهشهای نفس را حدی و اندازه نیست و اگر معدل و مقومی آن شهوات را نباشد لامحاله مستلزم تعدیات و اجحافات خواهد گردید و صاحب آن خواهشها سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را هم در آتش شهوات خویشتن سوخته در نهایت شقا بدار الشقا خواهد رفت پس امر معروف و ناهی از منکر و معدل اخلاق لازم

منتشر گردید عقول از حالت بلادت و غباوت برآمده در حرکت
و جولان آمد و در استحصال اسباب مدنیت کوشیدن
گرفت

دین اسلام آن یگانه دین نیست که ذم اعتقاد بلا دلیل و
اتباع ظنون را میکند و سرزنش پیروی از روی کورانه
مینماید و مطالبه برهان را در امور دینیه نشان
میدهد

و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات را نتائج خرد و بینش
می شمارد و ضلالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد
و از برای هر یک از اصول عقائد بنحوی که عموم را سود
مند افتد اقامه حجت مینماید بلکه غالب احکام را
با حکم و فوائد آنها ذکر میکند بقرآن شریف رجوع
شود

و هیچ دینی نیست که این فضیلت درو بوده باشد و چنان
گمان میکنم که غیر مسلمین نیز بدین مزیت اعتراف خواهند
کرد

و مخفی نماناد که اصل دیانت عیسویه که عبادت از تثلیث بوده
باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست
یعنی باید از عقل درگذشت تا آنرا فهمید و اما اصول دیانت

برهما

اینست مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد
طریقه نیچریه در مدنیت و هیئت اجتماعیه و منافع ادیان و اسلام

تمت راقم جمال الدین حسینی

تمام شد

بعون الله تعالی

بسعی و اهتمام عالیجناب قدسی
خطاب فضایل و کمالات اکتساب حقایق و معارف
آداب زبدة الانجاب و نخبة الاطیاب المستغنی عن
الاوصاف و الالقاب فخر
الحاج و العمار الشیخ
عبدالوهاب شیرازی
حفظه الله تعالی

بزیور طبع رسید
بخط اقل العباد
حاجی نور محمد شیرازی
تحریراً فی شهر
رجب المرجب
سنه ۱۳۰
هجری نبوی

شده دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است
بقرآن شریف رجوع شود

و در سائر ادیان این قدر اهتمامی در این دو امر نشده است
و چون ارکان دیانت اسلامیه بسیار است و بیان فائده
هر یکی در مدنیت و تشریح بودن هر واحدی از آنها
سبب سعادت تامه موجب آن می شود که از موضوع
کلام خارج شوم

لهذا برخود واجب دانستم که رساله ئی بانفراد ها
درین امر وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدینه فاضله
ئیکه حکما بآرزوی آن جان سپردند هرگز انسان را دست
یاب نخواهد شد مگر بدیانت اسلامیه

اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامیه چنین است پس چرا
مسلمانان بدین حالت محزنه مبتلا شد

جواب میگویم چون مسلمان بودند چنانچه
بودند

و حالم هم بفضل آنها شهادت میدهد و اما الآن پس
بدین قول شریف اکتفا خواهم کرد ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

انتهی